

دو فصلنامه علوم ادبی

سال ۷، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

(صص: ۲۱۲-۱۸۷)

حافظ و نقد اجتماعی*

محمود مهر آوران

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

مهدی قاسمی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

چکیده

یکی از علت‌های دلنشین غزلیات حافظ چندصدایی بودن آنهاست. غزل‌هایی که گرچه عرفانی‌اند، اجتماعی نیز هستند. غزل‌های اجتماعی حافظ آمیخته با طنز، حدیث نفس و درد جامعه‌اند. در میان این آمیختگی نکات عرفانی و طنز، صدایی رسا شنیده می‌شود؛ صدایی که منتقدانه و زیرکانه به نقد جامعه برخاسته است تا در هیاهوی ادعاهای مدعیان و ستم‌های فرادستان، فریاد انسانیت سر دهد. در این نوشتار نگاه منتقدانه حافظ را در چهار عنوان بررسی و با شواهد مربوط تحلیل کرده‌ایم: نقدهای حکومتی، نقد نهادها و مظاهر عقیدتی- اجتماعی، نقد رفتارهای اخلاقی- اجتماعی و نقد صفات شخصی. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که حافظ شاعری منتقد و نقادی تیزبین است؛ نقدهای حافظ، نقدهایی درونی‌اند که بیش از آنکه جامعه را مسئول نواقص اجتماعی بدانند، خود انسان را به ایجاد نقص‌های اجتماعی متهم می‌کند؛ یعنی حافظ نقدهای اجتماعی خود را بیشتر به انسان و رفتار او - که نمود و نماد جامعه خود است - وارد می‌کند. او انسان را سازنده اجتماع خود می‌داند و به همین دلیل جامعه را - چه مثبت باشد و چه منفی - زاینده نوع رفتار افراد همان جامعه می‌داند.

واژه‌های کلیدی: نقد، نقد اجتماعی، حافظ، جامعه.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۴

1. E-mail: ghasemi_mahdi58@yahoo.com

(نویسنده مسئول)

مقدمه

در جوامع دینی که برخی از پادشاهان برای حکومت بر اهل دین مجبور به تظاهر بوده یا هستند، خطر سرایت این بیماری به بدنهٔ اجتماع نیز وجود دارد؛ چرا که «الناس علی دین ملوکهم»؛ اما جواب این را که درمان این بیماری چیست - و آیا باید ابتدا حکومت درمان شود و سپس جامعه و یا بالعکس - می‌توان در نظرات برخی بزرگان هر جامعه جستجو کرد. متفکران نقاد با گرایش‌های علمی، عرفانی، اخلاقی و ... هر یک به تناسب نوع تفکر خود نقدهایی به جامعه وارد کرده‌اند.

یکی از این نقادان بزرگ که در نقد اجتماعی و فردی - خصوصاً در دوران مشوش حکومت‌های مغولان و حملهٔ تیمور - طنازی‌های فراوانی نیز دارد حافظ است. حافظ را از زوایای گوناگون می‌توان دید اما تیزبینی و نگاه عیب‌شناس او به جامعه آشکارا در کلامش پیداست. او انسان را به فطرت پاک خود فرامی‌خواند و به گونه‌ای، نگاهی فردی به اصلاح امور دینی و اجتماعی دارد. حافظ طبیبی است که با چشم معرفت، بیماری را تشخیص داده و با کلام سحرانگیز خود درمان آن را بیان می‌کند. در این مقاله نگاه نقادانهٔ حافظ را به جامعه بررسی و تحلیل می‌کنیم.

پیشینهٔ موضوع

در زمینهٔ نقد در اشعار حافظ نوشته‌هایی به شکل تک‌موضوعی دیده می‌شود و کارهای انجام شده در موضوعاتی محدود خلاصه می‌شوند. چند نمونه از مقالاتی که می‌توان نام برد از این قرارند:

علی‌اکبر باقری خلیلی (۱۳۸۷) در مقالهٔ «بررسی انتقادات اخلاقی - اجتماعی در غزلیات حافظ شیرازی» تنها به مواردی از قبیل ریا (با محوریت شخصیت‌هایی مانند محتسب، امام مسجد، واعظ و فقیه/مفتی)، بخل، بی‌وفایی، عیب‌جویی و مدرسه پرداخته است. دکتر پور نامداریان (۱۳۸۲) نیز در مقالهٔ «انسان در جهان‌بینی حافظ» به دیدگاه حافظ به انسان پرداخته است و گاه به اجتماعیات او. فریبرز رئیس دانا (۱۳۸۳) هم در مقالهٔ «ریا

ستیزی عاشقانه حافظ» تنها به ریاستیزی او اشاره می‌کند. حاتمی (۱۳۸۶) نیز در «نقد حافظ بر صوفی» همان‌گونه که از نامش پیداست، به نقدهای حافظ به صوفی و تصوف پرداخته است. کتاب نقد صوفی از محمد کاظم یوسف پور (۱۳۸۰) که در قسمتی از آن به شکلی کلی به نقد بر صوفیان و نمونه‌های آن در شعر حافظ پرداخته است.

این نوشته حاصل تحقیقی مفصل و کامل درباره نقد حافظ است که به اقتضای مقاله بودن نمونه‌هایی از آن در اینجا ذکر می‌شود. در این تحقیق به دنبال یافتن پاسخی به این پرسش‌ها هستیم: ۱- نقدهای اجتماعی حافظ متوجه چه کسانی است؟ ۲- این نقدها چگونه است؟ مستقیم یا غیر مستقیم؟ ۳- زبان و بیان حافظ در این نقدها چگونه است؟

نقدهای حافظ

در اشعار حافظ ابیات انتقادی فراوانی در نقد اجتماعی دیده می‌شوند که می‌توان آنها را با چهار عنوان کلی نامگذاری کرد و متوجه چهار گروه دانست:

الف: نقدهای حکومتی که به حاکم و عوامل حکومتی و شیوه برخورد آنها با رعیت وارد می‌شوند.

ب: نقد نهادها و مظاهر عقیدتی اجتماعی که متوجه گروه‌های خاص اجتماعی است که در جامعه بیشتر در دید و مورد توقع هستند.

ج: نقد رفتارهای اخلاقی اجتماعی که به هر فردی در جامعه می‌تواند وارد شود.

د) نقد صفات شخصی که در رفتار اجتماعی تأثیرگذار است.

الف) نقدهای حکومتی

در دیوان حافظ حکومت‌های ضعیف و پادشاهان غیر مقتدر از آن رو که تأثیرگذار نیستند، کمتر شایسته نقد هستند. البته نه به این دلیل که سلاطین چنین حکومت‌هایی عادل بوده‌اند، بلکه به دلیل انسان‌مدار و فردگرا بودن نقدهای حافظ است. موضوعات زیر در حوزه نقد او بر دستگاه حکومت قرار می‌گیرد:

۱ - شاهان

از دید حافظ، در این جهان که مزرعه آخرت است، همشینی با سلاطین و درباریان ظلمت است. چنانکه می‌گوید:

«صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید خواه بو که برآید»
(حافظ، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۲۸).

در باب ظلم و جور سلاطین و اتکای آنها به زور بازو با کنایه می‌گوید:

«ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم»
(همان: ۳۵۷).

بقای دنیا و درگذشتن شاهان را به هر صاحب قدرتی یادآوری می‌کند. چیزی که معمولاً شاهان غالباً از یاد می‌برند و در توهم عمر جاودان‌اند:

«دم از سیر این دیر دیرینه زن صلایی به شاهان پیشینه زن
همان منزل است این جهان خراب که دیده ست ایوان افراسیاب»
(همان، ج ۲: ۱۰۵۲).

۲ - ظلم‌های اقتصادی شاهان

حافظ با یادآوری روز جزا به صاحب دیوان، از ستم‌های اقتصادی موجود در جامعه شکایت می‌کند؛ گرچه نقد او فردی است، اما یک منصب را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب کاندرین طغرا نشان حسبه لله نیست»
(همان، ج ۱، غزل ۷۲).

۳ - روابط شاه و رعیت

حافظ در چند بیت گوشه‌چشمی به نقد این گونه روابط دارد. در محور عمودی شعر، این ابیات نقش تغزلی دارند، اما به هر روی می‌توان گفت که این ابیات نوع بینش و تفکر حافظ را مبنی بر رعایت حال مردم در این گونه موارد روشن می‌سازد:

«به ملازمان سلطان که رساند این دعا را که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را»
(همان: ۶).

«از عدالت نبود دور گرش پرسد حال پادشاهی که به همسایه گدایی دارد»
(همان: ۱۱۹).

و سروری را در خدمت به خلق می داند:

«طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی»
(همان: ۴۴۵).

۴ - قاضی

دوره حافظ و روزگار و جامعه او مبهم تر و چند لایه تر از آن است که نقد صریح و مستقیمی به حکومتیان داشته باشد. نقد حافظ در این مورد مستقیم نیست، بلکه او درباره احوال قاضی از پیر می فروش سؤال می کند تا جواب از طرف شخص دیگری داده شود و با این سؤال شراب خواری قاضی را به رسوایی می کشاند.

«احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش»
(همان، ج ۱: ۲۸۰).

در چنین فضایی که دستگاه قضا فاسد است، ترس فاسقان هم از عوامل حکومتی ریخته است:

«عاشق از قاضی نترسد می بیار بلکه از یرغوی سلطان نیز هم»
(همان: ۳۵۵).

این را می توان فریادی بلند در افشای فساد زمانه و نقد بر آن دانست.

۵ - محتسب

محتسب از شخصیت‌هایی است که حافظ او را اصلاً خوش نمی دارد و هر کجا که مناسب ببیند او را می کوبد. او را اهل شراب و عیش و رنگ و ریا می داند و نهی از منکر او را وقتی نمی نهد. البته گاه در دیوان حافظ، مصداق محتسب را می توان امیر مبارز الدین محسوب کرد. چرا که از ریاکاری و تظاهر به دین داری و امر به معروف و نهی از منکر، او را نیز محتسب می نامیدند. «خواجه حافظ از امیر مبارز الدین محمد بنا بر آنچه از اشعار او به کنایه و اشاره برمی آید کراهت بسیار داشته و از او زحمات روحی و اخلاقی دیده است.

امیر مبارزالدین را قاتلِ دوست و ولی نعمت خود شاه شیخ ابواسحاق و مفسد اخلاق جامعه و رواج دهنده بازار ریا و خرافات می‌شمرده...» (غنی، ۱۳۲۱، ج ۱: ۱۶۳).

«بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف» (حافظ، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۹۰).

«اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است» (همان: ۴۲).

«با محتسب عیب مگوید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است» (همان: ۴۷).

«باده با محتسب شهر نوشی زنهار بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد» (همان: ۱۴۶).

پس نقد حافظ به محتسب مستقیم است ولی مصداق آن روشن نیست و می‌تواند متوجه هر کسی بشود.

ب) نقد نهادها و مظاهر عقیدتی اجتماعی

در این قسمت، مکان‌ها، گروه‌ها یا مصادیقی قرار می‌گیرند که جنبه اجتماعی آنها و تأثیرشان در جامعه بیشتر است. بیشتر این نام‌ها سرزنش و اندکی نیز ستایش می‌شوند.

۱ - خانقاه

حافظ از خانقاه به نیکی یاد نمی‌کند؛ حتی در مقایسه با شراب. از نظر حافظ خانقاه ریا خانه‌ای است که دلق پوشان و سجاده فروشان در آنجا تسبیح را دام تزویر خود کرده‌اند.

«در خانقه نگنجد اسرار عشق‌بازی جام می مغانه هم با مغان توان زد» (همان: ۱۵۰).

«در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود گرت باور کند ورنی سخن این بود و ما گفتیم» (همان: ۳۶۳).

«ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد» (همان: ۱۷۱).

۲ - مسجد

حافظ از مسجد فراری و در خرابات و میکده به دنبال صدق و راستی است. مسجد با همه قداستش محل اهل ریا و تزویر شده و میکده خراب کننده بنای ریا. پس حضور در میکده برتر است از نماز ریاکارانه در مسجد. حافظ بر اساس همین اعتقاد است که مسجد و میخانه و خرابات و ... را با هم می آمیزد تا مکانی پاک و بی آلایش و به دور از ریا برای خود پیدا کند. حتی پیر او نیز برای دوری از ریا از مسجد فراری می شود:

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما
ما مریدان روی سوی خانه چون آریم چون روی سوی خانه خمّار دارد پیر ما»
(همان: ۱۰).

«گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد»
(همان: ۱۶۰).

«یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود»
(همان: ۲۰۰).

۳ - میخانه

اهل رنگ و ریا جایگاهی در میخانه های مورد نظر حافظ ندارند. حتی اگر هم بگوئیم منظور حافظ همان میخانه های معمولی فارغ از مفهوم عرفانی است باز به کلام حافظ خدشه ای وارد نمی شود؛ چرا که رفتن به میخانه ای که شراب انگور در آن می دهند نیز کار کسانی است که از نام و ننگ گذشته اند و اهل ریا نمی توانند به این گذر از عقبه خوش نامی برسند.

«بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست»
(همان: ۷۲).

«بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم هزار صف ز دعاهای مستجاب زده»
(همان: ۴۱۳).

«در میخانه بسته اند دگر افتح یا مفتح الابواب

در چنین موسمی عجب باشد که بیستند می‌کده به شتاب»
(همان: ۱۳)

در دو بیت بالا با نوعی تناقض نمای معنایی روبرو می‌شویم که یک مسلمان برای بازگشایی میخانه به درگاه خداوند دعا می‌کند. آیا همین دو بیت انعکاس جامعه دینی آشفته ذهن روزگار حافظ نیست؟

۴ - مدرسه

مدرسه نیز از مکان‌هایی است که مورد نقد حافظ قرار گرفته است؛ به ویژه که فقیه این مدارس به جای دوری از ریا و تزویر، نان وقف را هم می‌خورد. یکی از حافظ‌پژوهان می‌نویسد: «اصولاً حافظ با نهادهای رسمی عقل پرور نظیر علم و مدرسه نیز میانه خوشی ندارد، چه، آنها را نیز مانند ایمان و عرفان تخته‌بند تکلف و تظاهر می‌بیند. چه، از زهد فروشی تا ایمان خالصانه و مخلصانه راهی دراز است. همچنین از شراب صرف وحدت تا پشمینه‌پوشی تندخویانه و صومعه‌داری سیاه کارانه تفاوت بسیار است...» (خرمشاهی، ۱۳۶۶: ۶۸۹).

«بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است»
(همان: ۴۵).

«طاق و رواق مدرسه و قیل و قال فضل در راه جام و ساقی مهرو نهاده‌ایم»
(همان: ۳۵۷).

«از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم»
(همان: ۳۴۳).

مدارس از آن جهت که ظاهراً جایگاه علم اندوزی و باطناً جایی برای خودنمایی و فخرفروشی شده بود، مورد نقد حافظ قرار گرفته‌اند، به‌ویژه که محلی برای کسب موقوفات نیز گردیده بودند.

۵ - صومعه

حافظِ مسلمان، مسجد را به اعتبار اهل آن نقد می کند؛ پس برای او دیگر صومعه و دیر و خانقاه و ... منعی در نقد ندارند؛ زیرا همه این مکان‌ها به محل ریا و زهد دروغین بدل شده‌اند:

«نقدها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند»
(همان: ۱۸۰).

«سر ز حیرت به در میکده‌ها بر کردم چو شناسای تو در صومعه یک پیر نبود»
(همان: ۲۱۴).

«ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق قدم برون نه اگر میل جستجو داری»
(همان: ۴۳۷).

۶ - خرابات

خرابات همان جایی است که انسانیتِ انسان حافظ شکل می گیرد. شاید بتوان خرابات را جامعه مورد عنایت حافظ یا مدینه فاضله او دانست. در آرمان‌شهر حافظ هیچ کس از ریا و تزویر آباد نمی شود. خرابی آن ظاهری است، اما در باطن روشنی و صفا و آبادانی دین و دنیا است. در خرابات هم نور خدا قابل مشاهده است و هم انسانیت محض. به عکس مسجد و خانقاه و صومعه و ... که اهالی آن آلوده زرق و نیرنگ می گردند. خرابات، خراب کننده اثرات سوء خودبینی و خودپرستی است. پیر خرابات، عقل کلی، عشق، مرشد و استاد و یا هر چیز دیگری می تواند باشد که در راستای ساختن عالمی دیگر و آدمی نو به کمک مریدان می شتابد. حافظ بنده این پیر است:

«بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است و نه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست»
(همان: ۷۲).

«گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد»
(همان: ۱۶۰).

حافظ به قدری به خراباتیان عنایت دارد که صاحبان نعمت را در مقایسه گدایان خرابات، انعام می شمرد:

«ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند»
(همان: ۱۷۷).

و در جایی دیگر کمبودهای مسجد را به رخ مسجدیان می‌کشد:
«یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آن چه در مسجدم امروز کم است آنجا بود»
(همان: ۲۰۰).

ج) نقد رفتارهای اخلاقی اجتماعی

رفتارهایی که اخلاق و تربیت فردی کسی را نشان می‌دهند از موضوعات مورد نقد در شعر حافظ است. اهمیت درستی یا نادرستی این رفتارها در اثرگذاری آنها بر جامعه و اخلاق اجتماعی است. در جامعه برخی افراد به سبب جاه و مقام، علم و دانش و یا هر موقعیت و منصب دیگر در معرض دید، قضاوت و تأثیرگذاری بر دیگران هستند. اشخاص یا شخصیت‌های مبادی یا مدعی در این حوزه رفتاری در تیررس نظر و نقد حافظ واقع شده‌اند:

۱ - عالم

حافظ که سر دشمنی با علم پر سر و صدا و عالمان مدعی دارد به نقد این گروه اجتماعی می‌پردازد.

«نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس ملائت علما هم ز علم بی‌عمل است»
(همان: ۴۶).

علم بی‌عمل یا عالمی که عامل نیست در متون دینی و روایی ما سخت نکوهش شده است. چنانکه در این آیه از قرآن مجید که خداوند آنان را به چهارپا تشبیه کرده است:
«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (سوره جمعه، آیه ۵).

او علما را از علم یقین که کمترین پایه یقین است نیز دور می‌داند:

«نه حافظ را حضور درس و خلوت نه دانشمند را علم یقینی»
(همان: ۴۷۴).

حافظ مغلطه علما را بر نمی‌تابد و خود را از این عمل مبرا می‌داند:
 «رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم سرّ حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم»
 (همان: ۳۷۱).

۲- عابد / زاهد

هر چند که در شعر حافظ بین زاهد، عابد و پارسا تفاوت معنایی چندانی وجود ندارد و گاهی آنها در کنار یکدیگر می‌آورد، اما نقد حافظ نسبت به "زاهد" بیشتر است.
 «از دست زاهد کردیم توبه وز فعل عابد استغفرالله»
 (همان ج ۱، غزل ۴۰۹).

حافظ با آوردن صفتی کنار زاهد طنز و نقد خود را با ریشخند وارد می‌کند.
 «نوبه زهد فروشان گرانجان بگذشت وقت رندی و طرب کردن رندان برجاست»
 (همان ج ۱، غزل ۲۵).
 زهدفروش و گرانجان از صفت هایی هستند که حافظ این گروه را به آن متصف می‌کند.

«زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت»
 (همان: ۸۴).

«زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود هم مستی شبانه و راز و نیاز من»
 (همان: ۳۹۲).

«زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست درحق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست»
 (همان: ۷۲).

۳ - فقیه

حافظ با فقها میانه خوبی ندارد. نمونه آن نیز نقد حافظ به عماد فقیه است که در بیت زیر او را به تمسخر می‌گیرد:
 «ای کبک خوش خرام کجا می‌روی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد»
 (همان، ج ۱، غزل ۱۲۹).

راوندی در تاریخ اجتماعی ایران می نویسد:

شاه شجاع آزادی خواه پس از اینکه حافظ مثل او فریب خدعه عماد فقیه را نخورده و به گربه نماز گزار او احترام نکرده است، گیر و داری راه می اندازد و بیت زیبای او را:
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی
مستمسک قرار داده، سلسله جنبان دجالان می شود که حافظ در اصل معاد شک کرده
است؛ زیرا گفته است «وای اگر از پس امروز بود فردایی». این تعبیر که اصطلاح رایجی
است حتی در مستقبل محقق الوقوع نیز به کار می رود و غال با مفهوم صریح آن اینست که:
فردایی هست و بنابراین وای بر احوال ...

این تعبیر باعث می شود که شاه شجاع «واعظ شحنة شناس» را بر ضد او برانگیزد و
معروف است که حافظ برای تبرئه خود مجبور می شود بیت زیبای دیگری قبل از آن بیاورد
تا کفر دروغی از زبان ترسایی صادر شده باشد نه از دهان وی:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت بر در میکده ای بادف و نی ترسایی
(راوندی، ۱۳۴۵: ۲۲۷-۲۲۶).

حافظ در بیتی، هم فقیه و هم مال وقفی مدارس و هم آنانی که شراب را حرام و
نجس می دانند، نقد می کند:

«فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است»
(حافظ ۱۳۷۵ ج ۱، غزل ۴۵).
«ساقی چو یار مهرخ و از اهل راز بود حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم»
(همان: ۳۰۲).

۴- شیخ

از نقدهای حافظ که حتی به نان حلال شیخ هم رحم نمی کند می توان دانست که
اینان مدعیان بزرگ روزگار خود بوده اند.

«ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما»
(همان: ۱۱).

و در مورد امانت الهی که بر عهده انسان است و شیخ نتوانسته به آن عمل کند، نیز می گوید:

«مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد»
(همان: ۱۴۱).

تزویر این طایفه هم از موارد نقد حافظ است، اما حافظ با رندی نام خود را نیز کنار نام آنان می گذارد تا تأثیر سخنش بیشتر شود:

«می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند»
(همان: ۱۹۵).

«ز رهم میفکن ای شیخ به دانه های تسبیح که چو مرغ زیرک افتد نفتد به هیچ دامی»
(همان: ۴۵۹).

۵- واعظ

واعظان صنعت سخنرانی را از همان ابتدا می آموزند و در جلب نظر مخاطب ماهر هستند. همین فن ایشان هم مورد طعن حافظ قرار می گیرد. چرا که بدون این فن هیچ کس را نمی توانند به خود جلب کنند. خصوصاً که خودشان عامل به مواعظ خود نیستند و کلامشان هم مؤثر نمی افتد:

«حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد»
(همان: ۱۲۷).

«عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن»
(همان: ۳۸۵).

آری واعظان نیز انسان اند و حضور و خلوتشان همچون دیگران فرق دارد، اما خودشان ادعای دیگری دارند و مردم نیز باور دیگری به ایشان دارند. حافظ پرده از کارشان می افکند و می گوید که واعظان بالای منبر وجهه ای دارند و در خلوت کارهایی می کنند که با شأن واعظ مناسب نیست.

«واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند»
(همان: ۱۹۴).

«گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود»
(همان: ۲۲۰).

«دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم»
(همان: ۳۳۹).

۶ - صوفی

صوفی از همان آغاز که شهرت یافت و از شخصیت‌های مورد توجه در جامعه شد در دایره خرده‌گیری و نگاه صاحبان نظر واقع گردید. البته در زمانه‌ای کمتر و در دوره‌ای بیشتر تیر نقد بر کار و سخن صوفی اصابت کرده است. بزرگان اهل تصوف یا عرفان خود در انتقاد بر این جماعت پیشتاز بوده‌اند. تصوف با حمله مغول به قدری به انحطاط و فساد گرایید که دیگر نتوانست به همان شکوه قبلی خود بازگردد؛ ادامه راه تصوف با موجی دیگر از نقدها و تخریب‌ها بر ضد صوفیه همراه شد. حمله مغول موجب پناه مردم به خانقاه‌ها شد؛ خانقاه‌هایی که مغول از اهل آن می‌ترسیدند و آنجا را به حال خود رها کرده بودند. با هجوم مردم به خانقاه‌ها فرقه‌های جدیدتری تشکیل شد و از آنجا که پناهندگان افراد خودساخته‌ای نبودند، برای به دست آوردن جاه به ادا و ادعا روی آوردند و کلام بزرگان را لقلقه زبان ساختند و به لباس صوفیه درآمدند و به قول صاحب کشف المحجوب "مستصوف" گشتند. از این زمان به بعد شناخت صوفی از مستصوف مشکل شد و دیگر عارفان واقعی و صوفیان راستین به خرقة و خانقاه اهمیتی ندادند و در نتیجه ورود مدعیان به این ورطه، بازار نقد صوفی رواج یافت و کسانی مثل سعدی عالم را بر عابد ترجیح دادند و عده‌ای دیگر مثل مولوی تقلید کورکورانه را کوبیدند و ناقدانی چون حافظ قضاوت بر اساس تسبیح و سجاده را به سخره گرفتند (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۶۷).

در دوره حافظ هم نقد به تصوف رواج داشت؛ زیرا، در این زمان، بیش از پیش تصوف از مسیر اصلی خود که حقیقتی بی‌نام بود، دور شده و جز نامی بی‌حقیقت از آن نمانده بود. پور نامداریان در کتاب گمشده لب دریا می‌نویسد:

دیوان حافظ سرشار از انتقاد از کسانی است که در خلوت آن‌گونه نیستند که به ظاهر می‌نمایند. صوفی در شعر حافظ مظهر این تظاهر و ریاکاری و نقطه مقابل رند و خود

حافظ است... اگر مصادیق حقیقی صوفی باید به اعتبار صفای دل و صفوت طلبی، صوفی باشند، آنان که فقط به اعتبار جامه ظاهر صوفی نمایی می کنند، صوفیان دروغین و سالکین متظاهرنند. لباسی خاص خواه صوف باشد، خواه دلق و مرقع و خرقة و جامه کیود حاکی از خودنمایی و روی داشتن به خلق است. آن که روی به حق دارد نیاز به جامه خاص پوشیدن ندارد. در کلمه صوفی این تظاهر و خودنمایی جمع است...» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۲).

اگر از برخی اختلاف نسخه‌ها که مرحوم خانلری در نظر گرفته، بگذریم می توان این بیت حافظ را در مقابله گری با صوفیان به عنوان نقد این گروه ذکر کرد.

«آن تلخوش که صوفی ام‌الخبائش خواند
اشهی لنا و احلی من قبله العذارا»
(حافظ ۱۳۷۵، ج ۱، غزل ۵).

حافظ صوفیان را به الحاد و دجالی منتسب می کند. دجال را می توان هم به معنای دروغ گو گرفت و هم با توجه به وجود شخصی به نام دجال در روایات می توان نظر حافظ را درباره صوفیه این دانست که اینان دجال این امت‌اند و امت را به گمراهی می کشانند.

«صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف»
(همان: ۲۹۰).

«کجاست صوفی دجال کیش ملحد شکل
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید»
(همان: ۲۳۷).

«بوی یکرنگی ازین دلق نمی آید خیز
دلق آلوده صوفی به می ناب بشوی»
(همان: ۴۷۶).

او رقص صوفیانه را با شعبده مقایسه می کند. از این مقایسه می توان دریافت که نظر حافظ در این باره منفی است:

«چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا
ما نیز هم به شعبده دستی بر آوریم»
(همان: ۳۶۵).

«بیفشان زلف و صوفی را به پابازی و رقص آور
که از هر رقعۀ دلکش هزاران بت بیفشانی»
(همان: ۴۶۵).

۷- رند

رند نامی است با وجه‌های منفی، اما آزاده. گاهی از این نام برای رهایی از قید و بند‌های موجود در جامعه توسط شاعران استفاده شده است. آنچه قابل توجه است همین استفاده ابزاری از این نام و رها شدن از قیدهاست؛ قیدهایی که در جامعه، باعث نقاب‌دار شدن هر چهره‌ای می‌شود؛ خصوصاً چهره‌های دینی. شاید اگر این قید و بندها نبود و ترس بی‌آبرویی و از دست دادن مقام وجود نداشت، واعظان در منبر و خانه یکرنگ بودند. زاهدان راحت‌تر عبادت می‌کردند، مدعیان بدون ایجاد انحراف به مقاصد خود می‌رسیدند و ...؛ اما به هر حال استفاده از این نام، نشان‌دهنده جامعه‌ای است که در نقاب دورویی و نفاق فرورفته و گرفتار است.

رند در شعر حافظ جایگاه ویژه‌ای دارد. جایگاهی که اگرچه در ظاهر پست و پایین است، اما به همت حافظ و شعر او در مقایسه با دیگر گروه‌های مورد نقد، بسیار والا است. قصد پرداختن به مباحثی که پیرامون رند و پیر مغان وجود دارد، نداریم. قصد ما بررسی این واژه در مفهوم نقدی آن است. حافظ بیشتر از سعدی با این نام آمیختگی دارد و رندان را ارج می‌نهد. حافظ گاه از واژه رند در معنی ظاهری آن نیز استفاده کرده، اما از قراین می‌توان دانست که منظور او از رند، خصوصاً رند ریاکار همان زاهدان و وعاظ و ... هستند که در کار خود رندانه و ماهرانه عمل می‌کنند؛ مانند این بیت:

«مانه رندان ریایم و حریفان نفاق آنکه او عالم سر است بدین حال گواست»
(حافظ ۱۳۷۵، ج ۱، غزل ۲۵).

ابراز نیاز و احساس گناه، چیزی است که از دست زاهدان که مست عجب‌اند و مغرور به طاعت برنمی‌آید. حافظ در وجود انسان جامعه‌ساز خود به دنبال همین شکستگی‌ها و فروتنی‌هاست و با نسبت دادن رند- که شخصیت اجتماعی پایینی دارد- به این صفات، مدعیان را به بوته نقد می‌کشد:

«زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت»
(همان: ۸۴).

«مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ ولی معاشر رندان پارسا می‌باش»
(همان: ۲۶۹).

۸ - منعمان

منعمان و صاحبان ثروت اگر از لاک خودبینی و فقط در اندیشه خودخواستن و خودخوردن بودن بیرون بیایند و ضعیفان و نابرخورداران را دستگیری کنند، به ساختن جامعه‌ای کمک کرده‌اند که رو به سعادت و عدالت دارد و اگر غیر از این باشد، فاصله طبقات اجتماع بیشتر و منجر به دو یا چند دستگی در جامعه می‌شود، به گونه‌ای که فقرا و بی بضاعتان با نگاهی تنفرآمیز به بالا دستان برخوردار می‌نگرند. حافظ با زبانی نسبتاً نرم و مشوقانه با این گروه سخن می‌گوید:

«ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را»
(حافظ، ۱۳۷۵، ج ۱، غزل ۵).

«تو را که هر چه مرادست در جهان داری چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری»
(همان: ۴۳۶).

«ثوابت باشد ای دارای خرمن اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی»
(همان: ۴۷۴).

۹ - خورندگان نان وقف

«فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است»
(حافظ خانلری ج ۱، غزل ۴۵).

«بیا که خرقة من گرچه رهن میکده‌هاست ز مال وقف نبینی به نام من درمی»
(همان: ۴۶۲).

مال وقف مصرف ویژه‌ای دارد و فقط کسانی می‌توانند از آن بخورند که واقف یا متولی وقف اجازه آن را داده باشد؛ بنابراین، خوردن نابجا از آن، نوعی حرام‌خواری و

تن پروری و در نتیجه بروز فساد و تباهی در رفتار فردی است که منجر به انحطاط در اخلاق افراد و تأثیر منفی آن در جامعه می‌شود. با مقایسه‌ای که حافظ بین می و مال وقف انجام می‌دهد، زاهدان و کسانی را که از مال وقف می‌خورند به این نکته توجه می‌دهد که حرمت چنین مالی به دلایل مختلفی مثل ریا، جاه و نام و ... حتی می‌تواند بیشتر از شراب باشد.

۱۰ - ناصح

ناصح نیز به سبب بی‌عملی و ریاکاری از نگاه نقادانه حافظ جان به در نمی‌برد. وقتی صحبت از نصیحت می‌شود، انسان ناخودآگاه به یاد آن داستان معروفی می‌افتد که حضرت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای نهی آن کودک از خرما خوردن، خودشان آن روز خرما میل نکردند. این داستان مشهور سطح توقع هر مسلمانی را از ناصحان جامعه بالا می‌برد. نصیحت‌گو شاید همان واعظ باشد.

«برو معالجت خود کن ای نصیحت‌گو شراب و شاهد شیرین که را زیانی داد»
(همان: ۱۰۹).

«ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین»
(همان: ۳۹۶).

«اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت‌گو سخن به خاک می‌فکن چرا که من مستم»
(همان: ۳۰۸).

«ناصح به طنز گفت حرامست می‌مخور گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم»
(همان: ۳۴۵).

۱۱ - پیر مغان

پیر مغان که از بر ساخته‌های ذهنی حافظ است، اگر چه شخصیتی عرفانی دارد اما رندانه عمل می‌کند و گاه با پیران گمراه دیگر مجادله نیز می‌کند. این شخصیت از دیدگاه‌های مختلفی قابل بررسی است. مرتضوی در مکتب حافظ به جنبه درونی پیر مغان اشاره کرده و می‌گوید: «به عبارت بی‌پیرایه‌تر و روشن‌تر "پیر مغان" همان "عشق" است که رهبر خواجه عزیز و بزرگوار در

طریق معرفت و حقیقت می‌باشد و این عجبی ندارد زیرا به قول مولانای بزرگ بالاخره پیری لازم است تا سالک را در طریق سلوک هدایت کند ولی لزومی نیست که این پیر حتماً موجودی خاص و خارجی باشد. این پیر دلیل و واسطه کشف راه است و لازم می‌باشد ولی ممکن است در خارج وجود سالک یا در درون او باشد». (مرتضوی، ۱۳۸۳: ۲۸۵).

یکی دیگر از جنبه‌های این شخصیت جنبه اجتماعی اوست و اینکه زمینه‌های ساخت این شخصیت در ذهن حافظ چیست و چقدر با جامعه بسته روزگار او رابطه دارد. آیا پیر مغان خود حافظ است که بهلول وار حرف دل خود را بدون واهمه می‌زند و یا شخصیتی است در آرمان حافظ؟ یعنی انسان آرمانی او. به هر حال هر چه باشد شخصیت پیر مغان یک ناقد اجتماعی در درون شعر حافظ محسوب می‌شود.

«خواهم روم به کوی مغان آستین فشان زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت»
(حافظ، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۷).

«گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست»
(همان: ۷۰).

«مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد»
(همان: ۱۴۱).

«بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد»
(همان: ۱۵۴).

د) نقد صفات شخصی

این دسته از صفات بیش از هر چیز رفتار و شخصیت فردی انسان را می‌سازد و نبودش انسان را موجودی ناقص می‌نمایاند. طبعاً در جامعه‌ای که افرادش به فضایل اخلاقی آراسته شده باشند، نمای عمومی و چهره اجتماعی‌اش نیز دلپذیر و با فضیلت خواهد بود. راه حل حافظ پرهیز از برخی صفات و توصیه به داشتن یا تقویت برخی دیگر از این صفات است که از جنبه‌های نگاه اجتماعی - انتقادی او است.

۱ - آستانه تحمل

انسان صبور و با تحمل با رفتار و متانت خودش جامعه را نیز اهل مدارا و باگذشت می‌سازد. از نقطه ضعف‌های تاریخی جامعه ما بی‌صبری و کم‌تحملی مردم به شکل فردی است هرچند گاهی در صورت جمعی آن جامعه ما حوادث سهمگینی را نیز تحمل و سپری کرده است. توصیه و تأکید حافظ نیز متوجه نقش سازنده این صفت است:

«حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست»
(حافظ ۱۳۷۵، ج ۱، غزل ۲۷).

«وفا خواهی جفاکش باش حافظ فان الريح و الخسران فی التجر»
(همان: ۲۴۶).

«در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور»
(همان: ۲۵۰).

«با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام نی‌گرت زخمی رسد آبی چو چنگ‌اندر خروش»
(همان: ۲۸۱).

«ترسم کزین چمن نبری آستین گل کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی»
(همان: ۴۷۳).

۲ - خدمت به خلق

ساختن جامعه متعادل جز از راه خدمت به دیگران میسر نیست. خدمت به دیگران تفسیری عملی از عشق به هم‌نوع و گذشت از خود است. تأکید بر کسب یا تثبیت این صفت، یکی از راهکارهای حافظ است برای ساخته شدن انسان و به دنبال آن ساخته شدن آرمان‌شهری فرا زمینی.

«خوشش باد آن نسیم صبحگاهی که درد شب نشینان را دوا کرد»
«غلام همست آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد»
(همان: ۱۲۶).

نقطه مقابل خدمت به خلق را می‌توان خودپرستی دانست. حافظ این ویژگی منفی را نیز به تیغ نقد سپرده است:

«فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست خودرایی» و خودبینی مذهب این در کفرست
(همان: ۴۸۴)

«در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است نباشد» ادب شرط دیدن بزرگ را خود
(همان ج ۲: ۱۰۰۹)

۳- اعتماد به طاعت

اعتماد بر طاعت خود و دل خوش کردن به عبادت منجر به خودبینی و حتی کبر می‌شود؛ زیرا، ممکن است انسان خود را برتر و بهتر از دیگران ببیند و این خود خلاف مقصود اجتماعی است که باید دیگران را بهتر از خود دید. این صفت نیز گرچه در نگاه اول به وجود فردی هرکس مربوط است، اما جامعه‌ای که افرادش این گونه به طاعت خود مطمئن و خودشیفته باشند رنگی از سعادت جمعی را نخواهد دید.

«فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ای کبک خوش خرام کجا می‌روی بایست غره مشو که گربه زاهد نماز کرد»
(همان: ۱۲۹).

«چون طهارت نبود مسجد و میخانه یکیست نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود»
(همان: ۲۱۳).

حافظ حسن عاقبت را و نیز نیت عمل را مهم می‌داند و نه کثرت آن را. پس برای اینکه عجب عابدان را از بین ببرد می‌گوید:

«صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه در نظر آید»
(همان: ۲۲۸).

۴- زهد خشک

زهد حقیقی به معنی دل‌نبستن به دنیاست حتی اگر به ظاهر کسی دنیادار باشد؛ اما چون داشتن چنین صفتی در عین دنیاداری سخت است، گروهی به تکلف و ریاضت در پی

دوری و زهد از دنیا برآمدند. زهد خشک انسان را خمود و عبوس و بی‌انعطاف می‌کند و چنین انسانی طبعاً نمی‌تواند جامعه‌ای سالم و اهل مدارا و اخلاقی را بسازد. حافظ برای ردّ چنین صفتی به صفت مقابل آن چنگ می‌زند تا مخالفت خود را بیشتر نشان بدهد:

«ز زهد خشک ملولم بیار باده ناب که بوی باده مدامم دماغ تر دارد»
(همان، ج ۱، غزل ۱۱۲).

«صوفی بچین گلی و مرقع به خار بخش وین زهد تلخ را به می خوشگوار بخش»
(همان: ۲۷۰).

۵ - نفاق، ریا، تزویر

در نمونه‌هایی که پیش از این از اشعار حافظ بیان شد به مصداق‌های ریا و نفاق و تزویر پرداخته شد؛ یعنی، کسان یا نهادهایی که این صفات را از خود بروز می‌دهند. در این قسمت نمونه‌هایی از اصل این خصوصیات از زبان حافظ نقل می‌شود. تمام دشمنی و ستیز حافظ با همین نفاق و تزویر و ریاست؛ زیرا موجب تیرگی قلب انسان می‌شود. وجود چنین صفات ناپسندی بنیادهای اخلاقی را فرومی‌پاشد:

«باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهدفروشی که در روی و ریاست
مانه رندان ریایم و حریفان نفاق آنکه او عالم سراسر است بدین حال گواست»
(همان، ج ۱، غزل ۲۵).

«نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد»
(همان: ۱۳۱).

«حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد»
(همان: ۱۵۰).

«حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را»
(همان: ۹).

حافظ یکرنگی را آن‌قدر دوست می‌دارد که خود را غلام یکرنگان می‌شمرد:
«غلام همت دردی کشان یک‌رنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند»
(همان: ۱۹۶).

۶ - خوش نامی

نام و ننگ برای کسانی که در پی جاه و آبرو هستند اهمیت دارد و حافظ که نمی‌تواند با این افراد سر سازش داشته باشد به نقد خوش نامی می‌پردازد تا در سایه این نقد، خواهندگان آن را که معمولاً از متظاهران هستند نیز نقد کند:

«گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت»
(همان: ۷۹).

«گفتم به باد می‌دهدم باده نام و ننگ گفتا قبول کن سخن هرچه باد باد»
(همان: ۹۶).

«بگذر از نام و ننگ خود حافظ ساغر می‌طلب که مخموری»
(همان: ۴۴۴).

۷ - گناه و بخشایش حق

نگاه حافظ به گناه یک نگاه ابزاری است. به این معنا که گناه را وسیله فرو ریختن عجب و ریا و کبر می‌شمارد. بهاء‌الدین خرمشاهی نیز در *ذهن و زبان حافظ* می‌نویسد: «[حافظ] گناه را شرّ مطلق نمی‌شمارد و همه گناهان را یکسان و از یک نوع و جنس نمی‌داند و از همه به یک اندازه پرهیز نمی‌کند و فقط به اندازه طاقت عادی بشری، آن‌هم از گناهان آزارنده، اجتناب می‌کند. نصیب خویش را از دنیا فراموش نمی‌کند ولی تا همین حد که از شدت حرمان به دامن حرص نیفتد: "مباد کاتش محرومی آب ما ببرد"» (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

او از مردم آزاری و ریا و از دل شکستن، بی‌وفایی، ملامت دیگران و گناهانی ازین دست بیشتر می‌هراسد. در همان کتاب می‌خوانیم: حافظ با همه تربیت و تهذیب دینی که می‌توان برایش تصور کرد، بیشتر از گناهان اخلاقی - عاطفی پروا داشته تا گناه عرفی یا دینی:

«مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در طریقت ما کافرست رنجیدن»
(حافظ، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۵۹)

با توجه به آیه ای از قرآن: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره زمر: ۵۳). در ردّ ناامیدی از پروردگار عالمیان می گوید:

«ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که که خویست و که زشت»
(حافظ، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۸).

«نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند»
(همان: ۱۹۰).

«می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند»
(همان: ۱۹۱).

«می خور به بانگ چنگ و مخور غصه ور کسی گوید تو را که باده مخور گو هو الغفور»
(همان: ۲۴۹).

«هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت بیخشند گنه می بنوش
عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سرش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه گویی خموش»
(همان: ۲۷۹).

اشاره به قسمتی از آیه «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (سوره

زمر: ۵۳).

نتیجه‌گیری

حافظ نیز چون بسیاری از مصلحان و مشفقان جامعه به هدف داشتن یا ساختن جامعه‌ای سالم و انسانی عاشق و سازنده، و با زبانی عاطفی همراه با چاشنی طنز به نقد انسان و جامعه پرداخته است. البته این انسان در جامعه حضور دارد و خوب یا بد بودن او در ساخت یا ویرانی جامعه مستقیماً تأثیرگذار است. نقدهای حافظ را می‌توان در چهار دسته و متوجه چهار گروه دانست. او حکومتیان را - شاید با توجه به واقعیت‌های تلخ زمانه خود - با زبانی نرم نصیحت می‌کند که همان نصیحت خود نوعی نقد است. مظاهر و نهادهای اجتماعی مانند خانقاه، مسجد، مدرسه، صومعه، میخانه و خرابات که با عقاید مردم مرتبط هستند، بیش از هر چیز موضوع انتقاد حافظ قرار گرفته‌اند؛ زیرا، این مکان‌ها محلی برای ریا و تزویر شده و باعث انحطاط اخلاقی جامعه گشته‌بودند. رفتارهای اخلاقی اجتماعی نیز موضوع دیگر نقد حافظ بوده‌اند و شخصیت‌هایی چون عالم، عابد و صوفی، شیخ و واعظ که مظهر یا مدعی این اخلاق و صفات هستند به سبب ریا و تزویر با تازیانه‌ی نقد حافظ روبرو شده‌اند. در مقابل، حافظ از درویش و رند به خوبی یاد می‌کند و رفتار آنان را می‌ستاید. صفات فردی اخلاقی نیز که داشتن یا نداشتن آنها بر جامعه تأثیرگذار است موضوع دیگری است که حافظ داشتن برخی از آنها را مانند آستانه تحمل و خدمت به خلق توصیه می‌کند و از داشتن برخی دیگر چون نفاق و ریا، زهد خشک و ناامیدی پرهیز می‌دهد؛ زیرا، دارنده این صفات جامعه مطلوب را می‌سازد یا به تباهی می‌کشاند. زبان حافظ در بیشتر این نقدها به ویژه آنجا که فرد معین و مشخصی مورد نظر نیست مستقیم و در جاهایی غیرمستقیم، اما طنزآلود است. در مجموع می‌توان گفت نقدهای حافظ فردی و انسان‌مدارانه هستند. نقدهایی درون‌گرا و اخلاقی. حافظ ابتدا انسان کامل و وارسته را برای پیدایی یک جامعه سالم مفید می‌داند. او عقیده دارد که هرگاه انسان ساخته شد، جامعه نیز ساخته خواهد شد. آرمان‌شهر حافظ، به خودی خود آرمانی نیست، بلکه شهروندان آن آرمانی‌اند و به همین سبب هیچ بدی و تضادی در جامعه ذهنی حافظ نیست. او نواقص زندگی را خلاف وجود آرمان‌شهر خود نمی‌داند؛ بلکه نقص درونی افراد را باعث نقص در اجتماع برمی‌شمارد.

منابع و مآخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. اسلامی نژاد آرانی، عباس. (۱۳۷۵). *اثرپذیری حافظ از قرآن و احادیث*. کاشان: مرسل.
۳. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۸). *تاریخ مغول*. تهران: سپهر ادب.
۴. باقری خلیلی، علی اکبر و کیخا، موسی. (۱۳۸۷). بررسی انتقادات اخلاقی-اجتماعی در غزلیات حافظ شیرازی. *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*. ۷ (۲۵)، ۲۷-۴۸.
۵. پور نامداریان. تقی. (۱۳۸۲). *گمشده لب دریا*. تهران: سخن.
۶. ----- (۱۳۸۵). *انسان در جهان بینی حافظ*. سخن عشق. (۲۹)، ۳۲-۴۱.
۷. حاتمی، حافظ. (۱۳۸۶). نقد حافظ بر صوفی. *حافظ*. (۴۳)، ۳۷-۴۵.
۸. حافظ، خواجه شمس الدین. (۱۳۷۵). *دیوان حافظ* (چاپ دوم). (تصحیح پرویز ناتل خانلری). تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
۹. خرمشاهی، بهاء الدین. (۱۳۶۹). *حافظ نامه* (ج ۱). تهران: سروش
۱۰. خرمشاهی، بهاء الدین. (۱۳۸۴). *ذهن و زبان حافظ*، ویراست ۳، تهران: ناهید.
۱۱. راوندی، مرتضی. (۱۳۴۵). *تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا عصر حاضر*. ج ۲، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۲. رستگار فسایی. (۱۳۶۷). *مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ* (ج ۱). تهران: جامی.
۱۳. رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۳). *ریا ستیزی عاشقانه حافظ*. حافظ. (۲)، ۱۴-۱۹.
۱۴. قاسمی، مهدی. (۱۳۹۳). *مقایسه نقدهای اجتماعی در آثار سعدی و دیوان حافظ*. (پایان نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه قم، قم، ایران.
۱۵. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۳). *مکتب حافظ*. تبریز: ستوده.
۱۶. موحد، محمد علی. (۱۳۷۰). *سفرنامه ابن بطوطه* (چاپ پنجم). تهران: گوته.
۱۷. یوسف پور، محمد کاظم. (۱۳۸۰). *نقد صوفی*. تهران: روزنه.